

پیشنیازهای مطالعه قرآن و تدبیر در آن^۱

خداوند رب جلیل در آیه ۱۱۰ سوره آل عمران (۳) خطاب به پیروان صادق حضرت محمد(ص) یعنی مؤمنین می فرماید:

” شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید. امر بمعروف و نهی از منکر می کنید^۲ و به خدا ایمان دارید...“

و در آیه ۱۳۹ همان سوره می فرماید: ”سست نشوید و اندوهگین نباشید. شما برترید، اگر مؤمن باشید.“ ملاحظه می کنید که خداوند مؤمنین را بهترین امت می داند و برتر از دیگران می شمارد.

ما مسلمانان پیرو حضرت محمد این آیات را خطاب به خودمان فرض می کنیم. ولی متأسفانه عملاً می بینیم که نه تنها بهترین امت نیستیم، نه تنها برتر از سایر مردم دنیا نیستیم؛ بلکه در بسیاری از جهات از بسیاری از مردم جهان بمراتب عقب‌تریم. هرچه خودمان بیاد داریم و هرچه پدرانمان برایمان تعریف کرده‌اند- یعنی در همین قرن اخیر- در هر مصافی که با دیگران داشته‌ایم، مفتضحانه از خصم شکست خورده‌ایم. در جنگ‌های با روسیه تزاری قسمتهای زیادی از مناطق مسلمان‌نشین ایران به دست روسها افتاد و رفت که رفت. و دیدیم که هموطنان مسلمانمان در آن دیار به چه عسرتی گرفتار شدند. در جنگ بین‌الملل اول امپراطوری عثمانی را پاره‌پاره کردند و اکثر بلاد مسلمان‌نشین برای مدتها مستعمره کشورهای اروپائی شدند و با این که اکنون ظاهراً مستقلند، هنوز روی پای خود نایستاده‌اند. امروز هم در چین و کشمیر و الجزایر و لبنان و فلسطین و افغانستان و عراق گرفتار کشتارهای بیرحمانه غریبه و خودی هستند و حتی در بسیاری از کشورهای اسلامی از بند رسته مستقل می‌بینیم که مسلمانان و متدینین، دائماً از جهات عدیده زیر فشارند و در دلهره و اضطراب شدید بسر می‌برند.

چرا چنین هستیم؟ با توجه به آیاتی که ذکر کردم نباید چنین باشیم ولی متأسفانه هستیم. در این مورد سه فرض میتوان کرد. فرض اول اینکه بگوئیم آیات فوق کلام خدا نیست. فرض دوم این که استغفرالله بگوئیم خداوند بیخود گفته و حرف او صحیح نیست و فرض سوم اینکه بگوئیم شاید ما مسلمانان واقعاً مؤمن نیستیم. چون مخاطب آیات مؤمنین هستند.

یقیناً مفروضات اول و دوم - لا اقل از نظر ما مسلمانان - نه منطقی است و نه عقلانی و آنها را رد می کنیم و اما فرضیه سوم را مورد آزمایش قرار می دهیم. قبل از آزمایش باید تعریف مشخصی از مؤمن بودن داشته باشیم تا بتوانیم خود را بیازمائیم که آیا مؤمن هستیم یا نه.

^۱ - سخنرانی در انجمن اسلامی مهندسین ایران : دیماه ۱۳۷۶

^۲ - امر به معروف و نهی از منکر به معنای تجسس در کار دیگران نمی تواند باشد زیرا مغایر با اصل « و لا تجسسوا » حجرات (۴۹): ۱۲ خواهد بود و به معنای خود را قیّم مردم دانستن و تحت این نام آنها را مجبور به انجام یا عدم انجام کاری کردن نیست. چون مغایر با اصل آزادی و مسؤولیت پذیری فرد است که خداوند در این مورد حتی به پیامبرش می فرماید: « ما تورا به وکالت مردم نفرستاده ایم » اسراء (۱۷): ۵۴. می فرماید: « ما تو را به حفاظت مردم نفرستاده ایم » نساء (۴): ۸۰. امر به معروف و نهی از منکر یعنی اگر کار خوبی را کسی غفلت کرده است و یا کار زشتی را اجرا می کند، وظیفه هر مسلمانی تذکر دادن است و بس. و امروز در سطح وسیع اجتماع، این وظیفه به عهده ارباب جرائد گذاشته می شود. و برای امکان اجرای آن، آزادی بیان و قلم پیشنیاز اولیه است.

از نظر قرآن نکته بسیار پراهمیت و در عین حال ساده و روشن این است که مؤمن بودن را، ایمان به خدای واحد داشتن می داند. هر جا در قرآن بحثی از مؤمن پیش می آید، منظور کسی است که « لا اله الا الله » و « هو الله احد » را با تمام وجود قبول دارد. یعنی باور دارد که غیر از خدا (الله) هیچ چیز و هیچ کس صاحب آن صفات الهی که می دانیم (خالق و قادر و مهربان و مشکل گشا و . . .) نیست. اوست یکتا و بی همتا. و الا تمام افراد مورد خطاب قرآن، از مشرکین و کافرین و منافقین همه وجود خدا را به عنوان خالق زمین و آسمانها و زنده کننده و روزی دهنده و میراننده، همه را قبول داشتند. ولی خداوند در قرآن آنها را مؤمن قلمداد نکرده است. چون آنها غیر از خدا به کس یا چیز دیگری به عنوان واسطه و وسیله تقرّب به خدا اعتقاد داشتند یا حقایق را منکر می شدند و یا دودوزه بازی می کردند و مُخلصانه مؤمن نبودند. البته قرآن درباره مؤمنین یعنی کسانی که خدا را به وحدانیت قبول دارند و جز او کسی را صاحب آن صفات الهی نمی دانند، در سوره مؤمنون خصوصیات ذکر کرده و از کارهایی که می کنند نیز بحث مشروحی آورده ولی اساس مؤمن بودن را مُوحّد بودن قرار داده است.

حال با توجه به تعریف مشخصی که از مؤمن داریم بیائیم کلاه خود را قاضی کنیم و مسلمان بودن یعنی تسلیم امر خدا بودن و مؤمن بودن یعنی به وحدانیت خدا ایمان داشتن خود را امتحان نمائیم. ببینیم آیا واقعا بجز خدا به کس دیگری ملتجی نمی شویم؟ آیا به دستورات خدا عمل می کنیم؟ اوامر و نواهی را بموقع اجرامی گذاریم؟ نکند مسلمان دوپهلوی هستیم. یعنی به بعضی از دستورات الهی مؤمن و به برخی کافریم. نکند اساسا هنوز نمی دانیم که دستورات صحیح و تحریف نشده خداوند کدامند؟

پس شاید بهتر باشد برای اطلاع دقیق از این که دستوراتِ بما رسیده، واقعا از کتاب خدا هستند یا نه و تشخیص این که مؤمنیم یا نه، مستقیماً به خود قرآن مراجعه کنیم و مانند سنگ محک، باورها و اعمال خود را بادستورات خدا که در قرآن آمده است، امتحان و کژیها را پیدا کنیم و خود را اصلاح نمائیم.

من شخصاً دقیقاً به همین خاطر بود که این کار را اولین دفعه، از ۳۵ سال پیش شروع کردم. آگاهانه و با چشم باز، برای درک دستورات الهی از دست اوّل بدون تحریفهای تقدیری و احتمالی و بدون تفسیرهای مفسرین. برای امتحان خودم. برای امتحان مسلمانانِ شخص خودم و کسانی.

بعضی از ما ممکن است از محدوده وجود خویش و نزدیکانمان فراتر رویم و میل داشته باشیم بفهمیم بطور کلی ما مسلمانان جهان کجای کارمان خراب است. یعنی کدام یک از رفتارهای فردی و اجتماعیمان مطابق دستورات الهی نیست که چنین گرفتاریم. ولی آن کار بزرگی است و تحقیقی وسیع لازم دارد که در اختیار ما نیست. فعلاً آنچه در اختیارمان است، شخص خودمان است و بعد، شاید نزدیکانمان.

من قرآن را مثل یک کتاب درسی البته با زبانی که می فهمم یعنی فارسی یا انگلیسی می خوانم. می خواهم قرآن را بفهمم تا امکان تدبّر و تعقل در آن را داشته باشم و تدبّر و تعقل را بدین منظوری خواهم، تا با چشم باز و دانسته بدان عمل کنم. بدین ترتیب قبول دارم که قبلاً از مسلمان بودن خودم راضی نبودم. یعنی که به دنبال گمشده ای می گشتم. می خواستم اعتقادات و عادات و اسلام ارثی خود را با دستورات الهی، دستورات دست نخورده و تحریف نشده او که در قرآن آمده است، بسنجم تا به صحت ایمان و اعمال مسلمانیم آن طور که مورد تأیید خداوند است، واقف شوم. واقف شوم که اگر کارهایم نقصی دارد، از طریق علم به موضوع و عمل بدان، رفع نقص کنم. بمنظور این که شاید با جلب رضایت خدا قلبم آرام گردد و بتوانم رفع گرفتاری هایم را از او بخواهم.

ممکن است شما هم مثل من به همین خاطر قرآن خواندن را شروع کرده‌اید. اگر هریک از ما به چنین شک و وسوسه‌ای دچار نشده بودیم و از آن چه داشتیم صددرصد راضی بودیم، لزومی نداشت که بیائیم و به قرآن مراجعه کنیم و آن را به زبان مادری بخوانیم تا حتماً و دقیقاً آن را بفهمیم و با کارهای یومیه‌مان مقایسه نمائیم. اگر با چنین هدفی قرآن خواندن را شروع کرده‌ایم، نباید - چنانچه احیاناً بعضی از آیات قرآن و دستورات مستقیم و بدون خدشه الهی را با آنچه تاکنون از طریق والدینمان یا از بعضی پیشوایان مذهبی‌مان بنام اسلام یاد گرفته‌ایم، مغایر یافتیم - نگران شویم و بترسیم و از خود بیخود گردیم. ما بدنبال گمشده‌مان هستیم. یعنی دقیقاً به همین خاطر، این کار را شروع کرده‌ایم.

برای مثال اگر سالیان درازی بوده است که از دردی نامشخص رنج می‌برده‌ایم، حال که تصمیم گرفته و به دکتر مراجعه کرده‌ایم و بدن خود را تحت آزمایشات کامل قرار داده‌ایم، اگر نتیجه بدست آمده نشان می‌دهد که مثلاً در کیسه صفرا ما سنگی پیدا شده یا یکی از کلیه‌های ما متورم است و یا غده تیروئید ما خوب کار نمی‌کند؛ نباید بی‌تابی کنیم و به دکتر و آزمایشگاه بد بگوئیم که چرا چنین مطالبی را از کمبودها و بد کار کردن بعضی از اعضاء ما اعلام داشته‌اند. برعکس باید بسیار خوشحال باشیم. خوشحال به این که علت دردها و ناراحتیهای مزمن گذشته‌مان، دارند پیدا می‌شوند.

به همین قیاس اگر در ضمن خواندن قرآن، فهمیدیم که مثلاً فلان کاری را که تا بحال بنام اسلام و بتصور این‌که دستور الهی است، انجام می‌داده‌ایم؛ درست مغایر با آیات روشن و نص صریح قرآن از آب درآمد، باید نه تنها ناراحت نشویم، بلکه خوشحال باشیم که داریم تدریجاً - به یاری خداوند - به نتیجه مطلوب می‌رسیم. یعنی که موفق می‌شویم و هرچه زودتر اعتقادات و اعمال خود را با دستورات قرآن اصلاح می‌نمائیم و در نتیجه رفتاری‌هایمان برطرف می‌شوند.

درست است که هر انسانی بطور طبیعی میل دارد تمام کارهایش بدون اشتباه باشد. و میل دارد اگر هم احیاناً رفتاری و مشکلی پیدا کرد، گناه آن را به گردن هر کسی که رسید - هر کس یا هر چیز دیگری، غیر از خودش - بیندازد؛ تا غرور خود را به اینکه درست فهمیده بوده است، ارضاء کند. ولی متأسفانه چون این کار حقیقت ندارد، کارساز نیست و مسأله‌اش حل نمی‌شود. در واقع خود فریبی می‌کند و معایبش باقی می‌ماند و شاید هم بدتر شود.

به شک افتادن نسبت به صحت اعتقادات و اعمال گذشته، باید اولین عکس‌العمل هر انسان حقیقت‌جو و عاقلی باشد. حضرت ابراهیم که خداوند او را به دوستی خودش انتخاب نموده و از مقربین درگاهش قرار داده و به مسلمین امر کرده است که او را به عنوان الگو و مدل زندگی و أسوه حسنه، یعنی سرمشق نیکو، انتخاب کنند؛ همان طور که در آیات ۷۶ الی ۷۹ سوره انعام حکایتش آمده، بعد از مدتها تفحص و تحقیق، ستاره‌ای را به خدائی خود انتخاب کرد و بعد از غروب کردنش به شک افتاد و گفت این نمی‌تواند پروردگار من باشد. و بعد از آن که ماه طلوع کرد، گفت: این است پروردگار من. ولی چون فرو شد، به شک افتاد و گفت: اگر پروردگارم راه را ننماید، از گمراهان خواهم بود. چون خورشید را دید که طلوع می‌کند، گفت: این است پروردگار من، این بزرگتر است. ولی چون غروب کرد، باز هم به شک افتاد و گفت ای قوم من از آنچه شریک خدایش می‌دانید بیزارم. من از روی اخلاص روی بسوی کسی آوردم که آسمانها و زمین را آفریده است و من از مُشرکان نیستم.

یقیناً حضرت ابراهیم - الگو و سرمشق ما - اگر از به شک افتادن نسبت به دانائی ها و اعتقاداتش وحشت می داشت، هیچگاه جرأت تفحص و تجسس برای گمشده اش نمی یافت و در نتیجه به حقیقت نمی رسید. بریدن از سنتهای گذشته و کنار گذاشتن اعتقادات آباء و اجدادی یقیناً مشکل است. خیلی هم مشکل و دردناک است. ولی برای رسیدن به حقیقت، راهی جز این نیست. باید "جرأت دانستن" داشت. آن هم دانستنی هائی مغایر با دانش های قبلی. باید با پیدا کردن چنین جرأتی وارد صحنه پرمخاطره تحقیق برای رسیدن به حقیقت شد. ممکن است انسان مدتی در وادی حیرت سرگردان بماند ولی اگر مشتاقانه بسوی درک حقیقت است، خداوند او را یاری می دهد و به معرفت می رساند.

اگر ما مسلمانان ارثی - نه تحقیقی - به معتقدات گذشته مان سخت دلبسته و پای بند هستیم و از آنها کمال رضایت را داریم؛ و اگر از این که ممکن است در نتیجه تحقیق و شنیدن مطالب جدید، احتمالاً تزلزلی در باورهای سنتی مان پیدا شود، وحشت داریم؛ اگر جرأت دانستن و حتی شنیدن مطالبی را که فرضاً مغایر با سنت های گذشته مان درآید، نداریم؛ بهتر است که از خواندن قرآن و تدبّر و تعقل در آن صرف نظر کنیم. چون در تمام طول خواندن قرآن، باید خود را برای دیدن این قبیل مغایرها آماده کرده باشیم. چرا؟ چون پیشاپیش بدنبال این بوده ایم که با کمال خلوص و صداقت گمشده مان را پیدا کنیم. یعنی بفهمیم چرا ما مسلمانان برخلاف آن که خداوند وعده مان کرده است، امنیت و آسایش حتی در زادگاه و وطن خودمان نداریم. چرا بطور نسبی جوامعی عقب افتاده، گرفتار، مُعسر و پریشانیم.

مطلقاً نباید نگران باشیم و یا در دلهره و اضطراب بسر ببریم که مبدا روشن شود که دستورات الهی مسطور در قرآن مغایر با اعتقادات آباء و اجدادیمان می باشند. از کجا، شاید علت العلیل تمام گرفتاری هایمان همین ها هستند. همین ها هستند که ما به دنبالشان در تکاپو می باشیم. باید جرأت دانستن حقایق را داشته باشیم. "جرأت دانستن"

خداوند می فرماید: "و بدین گونه در هیچ شهری پیش از تو هشدار دهنده ای نفرستادیم مگر آن که خوشگذرانان آنجا گفتند: پدرانمان را بر آئینی یافتیم و به آنها اقتدا می کنیم. گفت: هر چند هدایت کننده تر از آنچه پدران خود را بر آن یافته اید برایتان بیاورم؟ گفتند: ما به آنچه بدان فرستاده شده اید کافریم. پس، از آنان انتقام گرفتیم. بنگر که فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است. و چون ابراهیم به پدر خود و قومش گفت: من واقعاً از آنچه می پرستید بیزارم مگر آن که مرا آفریده است، راهنمائی کند. او (ابراهیم) آن را در پی خود، سخنی جاویدان کرد تا باشد که آنان (به توحید) بازگردند. " زخرف (۴۳): ۲۳ الی ۲۸

خداوند که خالق همه ما و عالمترین فرد به اعمال ماست، می فرماید: "هر مصیبتی بشما برسد، بخاطر کارهائی است که خود کرده اید و خدا بسیاری از گناهان رامی بخشد" شوری (۴۲): ۳۰ یعنی که تمام مصیبت هایمان الزاماً تنبیهی از طرف خداوند، بخاطر گناهان تقدیریمان نیست. چون خداوند بسیاری از آنها رامی بخشد. معمولاً بدبختی ها، غم ها، عُسرت ها و بطور کلی ابتلائات اجتماعات بشری، چیزهائی است که در نتیجه انحراف از مسیر حق بوجود می آید و عکس العمل طبیعی اعمال خودمان است. مانند دست زدن به آتش که نتیجه قهریش سوختن است.

قرآن درست مانند کتابچه ای که سازنده اتومبیل همراه متاعش می فرستد تا خریداران بدانند چگونه از اتومبیلشان مراقبت کنند؛ به ابناء بشر می گوید که چه نکنند و چه نکنند تا از مسیر طبیعی خارج و مبتلا

به‌گرفتاری های اجتماعی نگردند. یقیناً توجه عمیق به این نکات و عمل کردن دقیق به آنها کوتاهترین و اساسی‌ترین راه برای جلوگیری از انحرافات بلاخیز است.

من نمی‌گویم سمندر باش یا پروانه باش گر به فکر سوختن افتاده‌ای مردانه باش

من نمی‌گویم قرآن بخوانید یا نخوانید. تصمیم با خود شماست. فقط می‌گویم اگر تصمیم گرفته‌اید که قرآن بخوانید و طبق دستور خودش، هرچه بیشتر که برایتان میسر است، بخوانید. و بدین خاطر اینجا جمع می‌شوید و حتی در منازل خود به قرآن مراجعه می‌نمایند، تا به حقایق دست نخورده فرامین الهی، بدون واسطه، دست یابید؛ واقعاً صمیمانه و با خلوص، یعنی با صداقت کامل و با تمام وجود، این کار را بکنید. و برای موفقیت در این راه جرأت دانستن داشته باشید. دانستن حقیقت و واقعیت، ولو تلخ، ولو مغایر با اعتقادات قبلیتان، ولو مغایر با باورهای کسان و آباء و اجدادتان و بطور کلی ولو مغایر با آنچه تا بحال شنیده بوده‌اید، باشد. یقیناً در قبول و یا رد هر موضوع تازه‌ای مخیرید ولی جرأت شنیدن و دانستن آن را داشته باشید. و اگر نمی‌خواهید و ترس و واهمه دارید از این که آنچه را بنام معتقدات دینی که تمام عمر در ذهنتان داشته‌اید، متزلزل ببینید قرآن خواندن را کنار بگذارید و به آنچه دارید، بسنده کنید.

قرآن خواندن و درک اوامر واقعی الهی، راهی است مستقیم و بدون اعوجاج. راهی است آسان و دقیقاً متناسب با فطرت انسان. خداوند خودش در سوره القمر (۵۴) آیات ۱۷ و ۲۲ و ۳۲ و ۴۰ چهارمرتب فرموده است:

“ قرآن را برای پند گرفتن آسان ساختیم. آیا پند پذیری هست؟ ”

ولی البته و صدا البته، مثل هر کار خوبی صبر و حوصله می‌خواهد. جرأت شنیدن می‌خواهد و جرأت دانستن. این بود اولین پیشنهاد برای خواندن قرآن توأم با تدبیر در آن.

و اما دومین پیشنهاد برای توفیق در خواندن قرآن و سعادت لمس و درک حقایق آن، قبول خداوند عالمیان به وحدانیت است. اگر در پس مغزمان غیر از خدا، کسی یا چیزی را مُشکل‌گشا و برآورنده حاجات خود می‌دانیم و آنچه را معمولاً در زندگی باید از خدا بخواهیم از او می‌طلبیم و دست نیاز بسوی او دراز می‌کنیم. اگر هنوز فکر می‌کنیم، غیر از خدا به کسی یا چیزی در زمین و آسمان ها می‌توانیم توسل جوئیم و او را شفیع و وسیله‌ای برای تقرب به خدا قرار دهیم و اگر هنوز از این قبیل افکار و رسوبات ذهنی گذشته در مغزمان باقی‌است و از آنها پاک نشده‌ایم، قادر نخواهیم بود حقایق قرآن را درک کنیم. و خواندن قرآن ممکن است بجای هدایت - خدای نخواستہ - ما را به ضلالت بکشاند.

اولین پیام تمام پیامبران خدا به مردم عصرخودشان این بود که از شرک پاک شوند. پیامبران می‌گفتند: ای مردم، جز خدای یکتای واحد یعنی غیر از الله همان خالق و صاحب تمام کائنات، معبود دیگری را نخوانید. قرآن در این مورد می‌گوید:

“ براستی نوح را بسوی قومش فرستادیم، گفت: من برای شما بیم دهنده‌ای آشکارم که جز خدای یکتا را بندگی نکنید. زیرا از عذاب روز دشوار قیامت بر شما بیمناکم. ” هود (۱۱) : ۲۵ و ۲۶ .

و در آیه ۵۰ همین سوره می‌فرماید: “ و بر قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم. گفت: ای قوم من خدای یکتا را بندگی کنید. شما را جز او معبودی نیست . . . ”

و در آیه ۶۱ همین سوره می فرماید: " و بر قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم. گفت: ای قوم من، خدای یکتا را بندگی کنید. شما را جز او معبودی نیست. اوست که شما را از زمین پدید آورده و خواسته است که در آن آبادانی کنید. از او طلب مغفرت کنید و بدرگاهش توبه نمائید پروردگارم نزدیک و اجابت کننده است."

و در آیه ۸۴ همین سوره می فرماید: " و بر مردم مدین برادرشان شعیب را. گفت: ای قوم من، خدای یکتا را بندگی کنید. شما را هیچ معبودی جز او نیست و در پیمانها و ترازو نقصان نکنید. اینک شما را در نعمت می بینم و از روزی که عذابش شما را فرو گیرد می ترسم."

از حکایات دیگر قرآن خیلی خوب برمی آید که تمام پیامبران خدا بدون استثناء همین دستور الهی را، اولین دستور کارشان قرار داده بودند. و اولین پیام آخرین پیامبر خدا هم همین امر الهی بود که فرمود:

« **قولوا لا اله الا الله تفلحوا** » (بگوئید غیر از خدای یکتا معبودی نیست تا رستگار شوید)

خداوند در آیه ۱۵۱ سوره بقره فرموده است: " همچنان که پیامبری از خودتان برایتان فرستادیم که آیات ما را برایتان تلاوت میکند و شما را پاک می نماید و کتاب و حکمت بشما می آموزد. و آنچه را که نمی دانستید بشما یاد می دهد."

همینطور که ملاحظه می فرمائید، قبل از آموختن کتاب و حکمت، یعنی قبل از تعلیم بکن و نکنهای الهی، قبل از تعلیم تلک حدود الله ها و کتب علیکم ها و قبل از تعلیم این که چطور باید با استفاده از حکمت یعنی استدلال منطقی و کاربرد عقل، مسائل زندگی را حل و فصل کنند؛ علاقه مندان به اسلام، یعنی کسانی که برای درک حقیقت بسوی پیامبری آمدند و یا درمجامع عمومی که تشکیل می داد حاضر می شدند و به سخنانش گوش می دادند، خود را مواجه با برنامه پاکسازی پیامبر می دیدند. چون تمام تلاش پیامبر در طول سالهای اول رسالتش این بود که مردم را از اعتقادات شرک و بت پرستی پاک کند و اذهان آنها را صاف و شفاف نماید، تا زمینه آموختن کتاب و حکمت در وجودشان فراهم گردد.

این سنت الله است. فطرت بشری است که تغییر نمی کند. ذهن انسان باید اول پاک شود تا مستعد و آماده برای قبول عقیده جدیدی گردد. در کشورهای کمونیستی مخصوصاً در چین با سوءاستفاده از این واقعیت که فطری انسانهاست، برای قبولاندن مرام کمونیسم، مردم را بنام انقلاب فرهنگی مغزشوئی می کردند. یعنی که از افکار سابق خالی شان می نمودند تا ذهنشان مطالب جدید آنها را بپذیرد. ولی البته انجام این کارشان چون با زور و ترس و شکنجه های روانی توأم بود و چون مرام کمونیست خود راهی غیر طبیعی و مغایر با فطرت انسانی بود؛ نمی توانست نتیجه بخش و سازنده و با دوام باشد. بایستی از بین می رفت که رفت. ولی اسلام و دستورات الهی، چون بهترین و مناسبترین راه زندگی و جفت و جور با فطرت بشری است؛ روش پاک کردن ذهن مشرکین از باورهای قبلی، توسط پیامبر، سازنده بود و برقرار ماند و تا زمانی که اکثر مسلمانان دوباره بطرف انواع مختلف شرک کشانده نشده بودند، یعنی تا نزدیک هفت قرن شکوفائی و پیشرفتهای شگفت انگیزی را نتیجه داد.

خداوند وقتی می خواهد در قرآن، عظمت موضوعی را متذکر انسانها شود و اهمیت آن را خاطر نشان سازد به یکی یا چند تا از مظاهر طبیعی - یعنی از مخلوقات خودش - قسم یاد می کند. مثلاً در سوره العصر می فرماید: " قسم به زمان، که: یقیناً انسان در خسران است."

یا در سوره القلم می‌فرماید: "قسم به قلم و آنچه می‌نویسند، که: تو به فضل پروردگارت مجنون نیستی." تنها موردی که در قرآن خداوند به هفت مظهر طبیعت قسم یاد کرده - و این خود نشانه اهمیت و برتری موضوع، در نزد خداوند از تمام موارد مشابه است - در مورد پاکی نفس انسان می‌باشد. خداوند در سوره الشمس آیات ۱ الی ۱۰ می‌فرماید: "قسم به خورشید و روشنائی صبحگاهش و قسم به ماه چون از پی آن برآید و قسم به روز که درخشش آن را آشکارمی‌کند و قسم به شب که آن رامی‌پوشاند و قسم به آسمان و او که آنرا برپا کرد و قسم به زمین و او که آنرا بگسترده و قسم به نفس و او که تکاملش بخشید و سپس بدیها و پرهیزگاری‌اش را به او الهام نمود، که: هرکس در پاکی آن کوشید، رستگار شد و هرکس در پلیدی‌اش فروپوشید، به تباهی نشست .."

به هر تقدیر دستور الهی، قبول خدا بوجدانیت و بدون شریک بوده است. وجدانیت یعنی که هیچ‌کس و هیچ چیز جز او برای انسان کارساز نیست و هیچ‌کس جز او و بدون اذن او (بدون اذن او یعنی بدون رعایت قوانین و مقررات نازل شده از طرف او) نمی‌تواند برای کسی طلب مغفرت کند و اگر هم بکند مورد قبول او قرار نمی‌گیرد. حال می‌خواهد حضرت نوح باشد و برای پسرش طلب مغفرت نماید، هود(۱۱): ۴۵ و ۴۶ یا حضرت ابراهیم باشد و برای پدرش آموزش بطلبد، مریم (۱۹): ۴۷ و شعراء (۲۶): ۸۶ و توبه (۹): ۱۱۴ و یا حضرت محمد باشد و هفتاد مرتبه برای منافقین استغفار کند. توبه (۹): ۸۰. هیچ کدام پذیرفته نیست. طلب مغفرت حضرت یعقوب برای پسرانش هم بدین دلیل مفید افتاد که قبلاً خودشان از کارشان پشیمان شده به خطایشان اعتراف کرده بودند. یوسف(۱۲): ۹۱ و برادرشان یوسف - که چنان بلایی را بسرش آورده بودند - آنها را بخشیده بود. یوسف (۱۲): ۹۲ و در نزد پدر دل شکسته شان اقرار به گناه کرده و تقاضای بخشش نموده بودند. یوسف(۱۲): ۹۷ یعنی که حق الله و حق الناس هر دو رارعايت کرده بودند تا شایستگی پیدا کرده و اذن خدا برای مغفرتشان صادر شد.

چه خوب سعدی بزرگوار معلم خردمندان، حق مطلب را در این مورد ادا کرده و گفته است:

اگر خدای نباشد زبنده ای خوشنود شفاعت همه پیغمبران ندارد سود

به تمام معنی پاک شدن دل از هر چیز غیر خدا و با تمام وجود رسیدن به ایمان مخلصانه و قبول و باور قلبی به وجدانیت خدا، مقدمه و پایه و اساس لازم برای آموختن قرآن و حکمت است. اینجاست که می‌توانیم دوباره توجه کاملتری به همان آیه قرآن بنمائیم که می‌فرماید:

"همچنان که پیامبری از خودتان برایتان فرستادیم که آیات ما را برایتان تلاوت می‌کند و شما را پاک می‌نماید و کتاب و حکمت بشما می‌آموزد و آنچه را که نمی‌دانستید بشما یاد می‌دهد."

اگر کسی هنوز رسوبات ذهنی غیرتوحیدی از مغزش پاک نشده باشد و خدا را آن طوری که شایسته است به وجدانیت نشناخته باشد، و هنوز در عمق باورش، غیر از خدا را در زندگی خود ذیمدخل بداند، نباید انتظار داشته باشد که اولاً عاشقانه علاقه‌ای به خواندن قرآن و تدبیر در آن پیدا نماید. و ثانیاً نباید امید داشته باشد که اگر هم احیاناً قرآن بخواند، معنای آن را درک کند. زیرا خداوند در سوره واقعه (۵۶) آیه ۷۹ فرموده است: "جز پاک شدگان بر آن دست ندارند" اینجاست که هم آواز با خواجه حافظ شیرازی می‌گوئیم:

چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است بر رخ او نظر از آینه پاک انداز

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز

برادران و خواهران عزیز، شما که عاشقانه به دنبال درک حقیقت، به سوی قرآن آمده‌اید. شما که دست نیازسوی پروردگارتان دراز کرده‌اید تا بفهمید کجای کارهای زندگیتان لنگ می زند که آنرا اصلاح کنید؛ توجه داشته باشید که شیطان در حضور باریتعالی بعد از این که بخاطر نافرمانیش از درگاه او رانده شد، چه گفت:

(شیطان) "گفت: مرا تا روز قیامت که برانگیخته می شوند مهلت ده. فرمود: تو از مهلت یافتگانی. (شیطان) گفت: به سبب آن که مرا به بیراهه افکندی، من هم برای (فریفتن) آنان حتماً بر سر صراط مستقیم تو به کمینشان می نشینم. و از پیش و از پس و از چپ و از راست بر آنها می تازم و بیشترینشان را شکرگزار نخواهی یافت. فرمود: از اینجا بیرون شو، منفور و مطرود. از کسانی که پیروی تو گزینند و از همه شما جهنم را پر خواهیم کرد." اعراف (۷) : ۱۴ الی ۱۸

ملاحظه کنید شیطان می گوید بر سر صراط مستقیم خدا به کمین می نشیند. صراط مستقیم خدا همان راهی است که مؤمنین علاقه‌مندند در آن راه پیش روند تا رضایت خدا را جلب کنند. شیطان کاری به غیرمؤمن ندارد آنها برایش تحصیل حاصلند. در صراط مستقیم به کمین می نشیند که خداجویان را منحرف کند و از یکتاپرستی به راه شرک ببرد. چون می داند که اگر موفق شود، دیگر خدا آنها را نمی‌بخشد. نساء(۴) : ۴۸ و ۱۱۶ و اگر موفق شود، آنها خود بخود از حریم الهی خارج و پیرو او می شوند. اعراف(۷) : ۲۷ و ۲۸ و در نتیجه، دیگر دعایشان مستجاب نمی‌شود و اعمالشان باطل و بهشت بر آنها حرام می‌گردد. زمر(۳۹) : ۶۴-۶۶ و مائده(۵) : ۷۲ خداوند می فرماید:

"ای فرزندان آدم شیطان شما را نفریبد. همچنان که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون راند، لباس از تنشان کند تا شرمگاهشان را به ایشان بنمایاند. او و قبیله‌اش از جایی که آنها را نمی‌بینید، شما رامی بینند. ما شیاطین را اولیاء کسانی قرار داده‌ایم که ایمان (بوحدانیت خدا) نمی‌آورند و چون کار زشتی کنند، گویند پدران خود رانیز چنین یافته‌ایم و خدا ما را بدان فرمان داده است. بگو: یقیناً خدا به زشتکاری فرمان نمی‌دهد. چیزهایی بخدا نسبت می‌دهید که نمی‌دانید" اعراف (۷) : ۲۷ و ۲۸.

ما بندگان خدا، اگر در کنف رحمت او نباشیم، در برابر وساوس شیطان بسیار ضعیفیم. باید بنا بدستور حق تعالی، به مجردی که فکری ناپسند به مغزمان خطور کرد، در همان لحظه متوجه شویم که وسوسه شیطان است و باید بلافاصله بگوئیم: *اعوذ بالله من الشیطن الرجیم* (از شیطان رانده شده بخدا پناه می‌برم) و در دم شیطان با تمام قدرت و اختیار، خود و وسوسه‌اش از نظرمان محو می‌شود. در این مورد خداوند می‌فرماید:

"اگر از شیطان وسوسه‌ای به تو رسد، به خدا پناه بر. زیرا او شنوا و داناست. کسانی که در حقیقت از خدا پروا دارند، چون از شیطان وسوسه‌ای به آنها برسد، خدا را یاد می‌کنند و در دم بصیرت می‌یابند". اعراف(۷) : ۲۰۰ و ۲۰۱

در جمع بندی صحبتها باید عرض کنم که بعد از احساس احتیاج به دانستن دستورات مستقیم و حقیقی‌الهی از قرآن، پیشنیاز اول برای توفیق درک سخنان حق این است که با استعانت از خدا جرأت دانستن پیداکنیم. پیشنیاز دوم این است که غیر از خدا هرچه و هر که را منبع قدرت یا واسطه و وسیله شفاعت نزد خدا می‌دانیم از ذهن خود خارج نمائیم. یعنی ذهن خود را پاک و شفاف سازیم و عبارت

لااله الاالله (هیچ معبودی جز خدا نیست) را بمعنای واقعی کلمه قبول و باور کنیم. پیشنهاد سوم اینکه قبول و باور داشته باشیم که قرآن حتماً و یقیناً و بدون تردید کلام دست نخورده و حفظ شده خداست و با اطمینان کامل بر صحت و اصالتش آنرا بخوانیم و آیات آنرا دقیقاً مورد تدبّر و تعقل قرار دهیم. بدانیم که باخواندن قرآن در واقع مُستمع سخنان خدا هستیم. یعنی وقتی قرآن می خوانیم باید چنین احساس کنیم که خدا به ما حرف می زند و نتیجتاً تمام حواس خود را متمرکز کنیم و مطالب را جذب نمائیم.

برای این که این سه پیشنهاد را از دست ندهیم تا بتوانیم در این مسافرت طولانی فرح‌انگیز و موفقیت‌آمیز مطالعه قرآن و تدبّر در آن از راه راست یعنی صراط مستقیم الهی منحرف نشویم و در عین حال با اغوای شیطان که می‌داند در آن راه به کمین نشسته است، باز هم در وادی ضلالت و گمراهی نیفتیم؛ دائماً از خداوند طلب کمک کنیم که ما را از شر وساوس شیاطین انس و جن در پناه خود جای دهد و قلبهای ما را بعد از این که هدایت‌مان کرده، دچار تنگی و تمایل به برگشت به قهقرا ننماید. در این مورد دستور خودش را پیش خود زمزمه کنیم که می‌فرماید:

” پروردگارا! پس از آن که ما را هدایت کردی، دل‌هایمان را دستخوش انحراف مگردان و از جانب خود، رحمتی بر ما ارزانی دار که یقیناً تو بخشاینده‌ای.“ آل عمران (۳): ۸

بدین ترتیب پاک و طیب و طاهر و مجهز به وسائل دفاعی در برابر شیطان رجیم و قومش که مانع اصلی ما برای رسیدن به مقصود مان هستند، به طرف خواندن قرآن و تدبّر و تعقل در آن به منظور درک دستورات واقعی الهی برای کاربُرد آنها در زندگی و برطرف کردن تمام گرفتاریهایمان پیش رویم تا به اذن الله شاهد مقصود را به چنگ آوریم و در دنیا و آخرت رستگار شویم. و من الله التوفیق